

بارقه‌های آفتاب تشیع در آثار مولوی

(سیمای امام علی و ائمه اطهار (ع) در آثار مولوی با تکیه بر مثنوی)

زهره خواجه زاده

مدرس دانشکده علوم پزشکی شهرستان گراش

چکیده

شخصیت مولای متقیان، حضرت علی(ع)، در ابعاد مختلف اخلاقی، عبادی، اجتماعی چنان والاست که هر انسان خردمندی را خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان به ستایش وامی‌دارد؛ ارادت‌ورزی اندیشمندان گویای این حقیقت است که شخصیت ملکوتی امیرمؤمنان(ع) فرا اسلامی است و می‌توان اوج سجایای انسانی را در افعال و اقوال ایشان جست. تالو شخصیت ایشان باعث شده که دینداران گفتار و کردار وی را الگویی برای رسیدن به حقیقت قرار دهند. در این میان مولوی در آثار نظم و نثر خود چنان ارادتی نسبت به مولا علی (ع) ابراز داشته است که کمتر اندیشمند شیعی را می‌توان نام برد که چنین آثار ارزنده‌ای از خود به جای نهاده باشد. یکی از ویژگی‌های آثار این عارف بزرگ این است که به تفسیر آیات کریمه قرآن و احادیث پیامبر و ائمه اطهار (ع) می‌پردازد. با توجه به عنایت و ارادت ویژه مولانا به ائمه اطهار (ع)، در این مقاله سعی شده است تا با مطالعه آثار اندیشمندان و پژوهش کتابخانه‌ای شمه‌ای از مطالب ارزشمند در زمینه مقام شامخ امیرمؤمنان (ع) و سلاله پاکش ائمه اطهار (ع) از منظر عارف بزرگ مولانا تدوین و به رشته تحریر در آید.

کلیدواژه‌ها: تشیع، آثار مولوی، امام علی (ع)، ائمه اطهار (ع)

مقدمه

شعر فارسی از آغاز پیدایش (قرن چهارم) تاکنون با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده و خط سیر واحدی نداشته است. در قرن‌های ابتدایی، در صد بالایی از مضامین اشعار، وصفی و مدحی بود و شاعران بیشتر در پی جلب رضایت درباریان و ممدوحان بودند. با گذر زمان این اوضاع تغییر یافت و به تدریج قالب و محتوای شعر رو به تحول و تکامل نهاد. ظهور پدیده‌های دینی و اجتماعی و نیز تغییر حکومت‌ها، سیمای ادبیات فارسی به ویژه شعر را به کلی دگرگون کرد و جنبه‌ی اجتماعی، مذهبی و اخلاقی آن را پررنگ تر ساخت. نمونه‌ی بارز این تغییر و تکامل را می‌توان در پیدایش جریان تصوف به روشنی دریافت. این گروه پس از انسجام تشکیلاتی و پی‌ریزی مبانی فکری خود، علاوه بر طرق متداول، زبان شعر را برای تعلیم و تبلیغ آموزه‌های صوفیانه برگزید که این امر، نه تنها صبغه‌ی آیینی شعر را درخشان‌تر ساخت؛ بلکه بر غنای ادبیات فارسی نیز افزود. در این زمینه باید از شاعران برجسته‌ای چون مولوی، عطار و سنایی نام برد که در اصل عارف شاعر بوده‌اند و به واسطه ذوق و قریحه‌ی ناب خود توانستند شاهکارهایی با مایه‌های اخلاقی- دینی خلق کنند که پس از قرن‌ها گذر زمان مورد عنایت بزرگان و اندیشمندان قرار گیرد و امروزه جزو ذخایر گرانسنگ دانش بشری به شمار رود. بسیاری از متفکران و بزرگان اجتماعی و مذهبی شرح و تفسیری بر آن نوشته و یا اظهار نظر نموده‌اند؛ از جمله امام خمینی (ره) در مورد مولوی و آثارش می‌فرماید: «کثیری از ناس شعر مثنوی را جبر می‌دانند و حال آنکه مخالف با جبر است و علت آن این است که آقایان معنای جبر را نمی‌دانند و چنانکه مرحوم حاجی (حکیم ملا هادی سبزواری) نیز در شرح مثنوی خود نتوانسته، مرام مولوی را برساند؛ زیرا حکیمی، قول عارفی را بیان نموده بدون اینکه حظ وافر از قریحه‌ی عرفانی داشته باشد و بلاتشبیه مثل این است که ملحدی، مرام نبی مرسل را شرح کرده باشد. بیان مرام شخصی، قریب الافق بودن با اعتقاد او را لازم دارد، برای شرح قول عارف رومی، مردی صوفی که یک نحوه کشف ذوقی داشته باشد لازم است که آن هم نه با نثر بلکه با نظم که از روی ذوق عرفانی برخاسته باشد؛ مانند نسیمی که از سطح آبی برمی‌خیزد، به شرح آن بپردازد.» (امام خمینی، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۱۹۸) قبل از این که میزان ارادت مولوی را نسبت به مولای متقیان علی (ع) و ائمه اطهار در آثارش بررسی کنیم لازم است که اشاره‌ای به موقعیت و چگونگی وضعیت اعتقادی آن عصر داشته باشیم.

مذهب مولوی

اسلام در سال‌های اولیه با هدایت و درایت حضرت محمد (ص) به سرعت توسعه و گسترش یافت و توانستند پرچم اسلام را در مناطق مختلف شبه جزیره عربستان به اهتزاز درآورند و بر قلمرو این دین مبین بیفزایند. بعد از رحلت جانشور رسول خدا (ص)

هرچند این روند ادامه یافت و مسلمانان ممالک بیشتری فتح نمودند؛ اما دیری نپایید که پیروزی آنان در برابر امپراتوری‌های قدرتمند، دچار تزلزل گردید. این امر سبب شد که مسلمانان از درون به فرقه‌های زیادی تقسیم شوند از مهم‌ترین عوامل این تشّت و تفرّق، غصب خلافت امیرمومنان (ع) بود که پیامدهای آن به تدریج از هسته مرکزی اسلام یعنی شبه جزیره‌ی عربستان خارج شد و به ممالک دیگر، از جمله مناطق فارسی زبان سرایت کرد و مسلمانان را در دو جبهه شیعه و سنی، رو در روی هم قرار داد. این رویارویی مذهبی کم‌کم وجهی غیرمتعارف به خودگرفت و به یک ستیز عقیدتی تمام عیار مبدل شد. در این زمان، اختلافات مذهبی که در میان مسلمین بروز کرد سه مبنای اساسی داشت: «تخت مسئله جانشینی، دوم اختلاف در روش فقهی (فروع احکام) و سوم اختلاف در اصول عقاید. پیروان این دو مذهب چنان مقابل هم قرار گرفتند که گویی پیرو دو دین مجزا هستند که برای اثبات حقانیت خود، یکدیگر را تفکیر و تحقیر می‌کنند.» (سجادی، ۱۳۷۶) این جو پراشتاب، بعد از سقوط مرکز خلافت عباسیان به دست هلاکوخان رو به آرامش نهاد و به تدریج از فشار عامدانه و عالمانه علیه شیعیان کاسته شد و آن‌ها توانستند بیش از گذشته به فعالیت و نشر عقایدشان بپردازند. چند قرن بعد، یعنی در قرن دهم، در پی به قدرت رسیدن حکومت شیعی صفویه، فضای سیاسی تماماً به سود شیعیان رقم خورد و این فعالان اهل سنت بودند که در محاق اختناق فرو رفته، در عرصه‌های مختلف مغلوب شیعیان شدند. در طول این قرن‌ها که روابط دو مذهب این‌گونه تیره و تار بود و ریشه اختلاف ستبر و عمیق‌تر می شد، جماعت خاصی پدیدار شدند که بی‌اعتنا به قیل و قال‌های مذهبی گوشه‌ی عزلت اختیار کرده، با زهدی ساده و بی‌تکلف، فارغ‌البال قدم در راه تزکیه‌ی نفس نهاده بودند. چنین روشی در قرون اولیه طرفداران زیادی نداشت اما رفته رفته در گوشه و کنار بلاد اسلامی برجمعیت سالکان این طریقت افزوده شد تا آنجا که بعدها توانستند با درایت مشایخ خود، تشکّل اجتماعی و نظام فکری منسجمی پدید آورند و آموزه‌های خود را از طرق مختلف از جمله تألیف کتب شعر و نثر رواج دهند. مشایخ صوفیه که عموماً سنی مذهب بودند از مذهب فقهی واحدی پیروی نمی‌کردند. علاوه بر آن در سیر و سلوک و تربیت مریدان نیز شیوه‌های متفاوتی داشتند و هر یک قائل به آداب و رسومی خاص بودند. با وجود این تفاوت‌ها، سیاست رفتاری اکثر مشایخ طریقت در برخورد با سایر ادیان و مذاهب تقریباً یکسان بود. آنان برخلاف هم‌کیشان متعصب خود نه تنها به تکفیر و سب مذاهب دیگر نمی‌پرداختند، بلکه به مسائل اختلافی بین مذاهب از جمله نزاع تشیع و تسنّن که اغلب به خاندان حضرت رسول (ص) مرتبط بود، با سعه‌ی صدر برخورد می‌کردند و احتیاط لازم را از دست نمی‌دادند. این خط مشی محتاطانه و مثبت، بعد از سقوط بغداد و آزادی نسبی مذاهب، سبب شد که صوفیان و عرفا برای رسیدن به کمال از اقوال و افعال ائمه اطهار(ع) بهره ببرند که از این جمله می‌توان به مولوی شاعر و نویسنده قرن هفتم، اشاره کرد که هر چند با فلاسفه در مجادله بود اما از نظر دینی، فردی آرام و آزاداندیش بود و حق در شیوه شناخت گرایش مذهبی‌اش، چشم و گوش وی را بر دریافت حقایق نبسته بود. اشارات مستقیم و غیرمستقیم مولانا به اهل بیت (ع) و حوادث تاریخ تشیع که با ابراز احساسات درونی وی همراه است، می‌تواند دلیل روشنی برای اثبات آزادمنشی این اندیشمند باشد. گمان می‌رود به واسطه همین بینش وسیع و نگرش منصفانه است که سبب شده در عصر حاضر برخی از محققان و مولوی‌شناسان در تعیین مذهب شاعر، دچار شک و تردید شوند و سعی کنند با استناد و اتکا به برخی اشعار او که نشان از علاقه‌ی وافرش به اهل بیت (ع) دارد، در پی اثبات تشیع وی باشند. این محققان چنین استدلال می‌کنند که مولانا با توجه به اوضاع مذهبی شهر قونیه که عموماً سنی مذهب بود، در اعلام و اظهار مذهب واقعی خود که همانا تشیع است، تقیه می‌کرده تا بدین شکل خود را از تعرض و آزار متعصبان محفوظ بدارد. علامه جلال‌الدین همایی در کتاب مولوی‌نامه در این رابطه می‌نویسد: «من معتقدم که اساس تشیع که معرفت علی و خاندان رسول باشد، در روح مولوی کاملاً رسوخ داشت. همان‌طور که در روح بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت و جماعت حتی ائمه اربعه وجود داشته است. به همین جهت است که گفته می‌شود؛ مولوی را به سبب وسعت مشرب نباید در یک مذهب خاص محصور کرد و چنین تصور نمود که پای‌بند فقه یک مذهب به خصوصی است. وی در هر مسئله‌ای، آنچه را که مطابق اجتهاد خود او و با موازین شرعی موافق بود، همان را برمی‌گزید. مولانا هر چند حنفی مذهب اشعری مسلک بوده اما باید اذعان کرد که وی گام در مسیری نهاد که افقی فراتر از حد گستردگی انسانیت دارد.» (صفا، ۱۳۷۸: ج ۳/ ۴۴۸)

خلافت امیرالمؤمنین (ع) مولانا و

مسأله‌ی خلافت، بی‌شک اساسی‌ترین مایه اختلاف مسلمانان در قرون اولیه است که منجر به انشقاق عظیم مسلمین شد. با بررسی آثار مولانا در می‌یابیم که وی در قبال آن، موضعی دو سویه دارد؛ از یک سو مانند سایر هم‌کیشان خود، امام علی (ع) را خلیفه چهارم می‌داند:

خمش باش ای تن که تا جان بگوید علی میر گردد چو بگذشت عثمان
(مولوی، ۱۳۷۸: غزل ۲۰۸۸)

و از سوی دیگر در مثنوی معنوی، در بیان مقام انکارناپذیر ولایت علی (ع)، به حدیث غدیر خم استناد می‌کند. بنا بر استناد علامه امینی در کتاب الغدیر، این حدیث را صد و ده تن از صحابه و هشتاد و چهار تن از تابعین نقل کرده‌اند که حضرت محمد(ص) روز هجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت در حجه‌الوداع در سرزمین خم در برابر جمعیتی بالغ بر صد و بیست هزار نفر می‌فرماید: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من واله و عاد من عاداه». هر که را من مولای اویم علی هم مولای اوست. خداوند دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار (امینی، ج ۶۷/۱ - ۷۲). مولانا در به صراحت بر ولایت الهی امیرالمومنین علی (ع) تأکید می‌کند:

وین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولا اوست
کیست مولا آن که آزاد کند	بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مومنان را ز انبیا آزادی است
ای گروه مومنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(همان، ۱۳۷۸: ۴۵۳۸/۶ - ۴۵۴۱)

بر اساس روش هرمنیوتیکی، با توجه به سیاق دفتر ششم که «توحید» است، مراد مولانا در بیان ابیات مذکور این است که انسان کامل با ولایت الهی و اراده‌ای که در اراده حق مستهلک گردیده، و صفاتی که در صفات الهی زایل گشته، می‌تواند با مهر و محبت و دوستی، آدمیان را به جانب حق مطلق فرا خواند و بند اسارت نفس از وجود آنان بردارد. نمونه‌ی اعلاّی چنین مولائی که انسان کامل و دارای ولایت الهی است، حیدر کرار حضرت مولی‌الموحّدین علی (ع)، اسطوره جوانمردی و مروت است. مولوی با اطلاع از این واقعه تاریخی، ضمن اشاره به ولایت حضرت علی(ع)، با رعایت انصاف، ایشان را ادامه‌دهنده‌ی مسیر پیامبران الهی می‌شمرد و معتقد است که امیرمؤمنان (ع) می‌تواند رسالت پیامبران پیشین را که همانا هدایت و رهایی مردم از بندگی نفس است، با اقتدار ادامه دهد و مسلمانان را به سر منزل مقصود برساند. بنابراین می‌توان چنین برداشت نمود که مولانا هر چند در ظاهر امر، علی (ع) را خلیفه چهارم معرفی می‌کند اما با توجه به شناخت مقام حضرت و اطلاع از تأکید مکرر نبی اکرم (ص) مبنی بر جانشینی ایشان، مولای متقیان (ع) را لایق پوشیدن خلعت خلیفگی می‌داند و این تفسیر حدیث، در واقع، نوعی اعتراف به حقانیت حضرت است؛ زیرا، یقین دارد کسی که هستی خود را در راه رضای خدا نهاده و به دنیا و مافیها پشت پا زده است، هرگز گرفتار جاذبه‌های دنیوی خلافت نمی‌شود و سلامتی نفس را از دست نمی‌دهد.

حکومت امام علی(ع) از منظر مولانا

امام علی (ع) در خطبه‌ی شششنبه می‌فرماید: «و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عنز»: بدانید که این دنیای شما نزد من بی‌مقدارتر از عطسه‌ی بزی است. (امام علی (ع)، نهج البلاغه، خ ۱۸/۳)

پیامبر عظیم‌الشان اسلام نیز در حدیثی خطاب به مولا می‌فرماید: «علی جان، خداوند به تو زینتی داد که دوست داشتنی‌تر از آن را به هیچ‌یک از بندگان نداد. خداوند تو را آن‌گونه قرار داد که هیچ چشمداشت و رغبتی به دنیا نداری و دنیا هم نمی‌تواند ذره‌ای از وجود تو را به خودش متعلق کند. خداوند علاقه و محبت به مستمندان را به تو عنایت فرمود و تو را آن‌گونه قرار داد که به پیروانی چون آنان راضی هستی و آنان نیز به داشتن پیشوایی چون تو خشنودند» (پیشوایی، سیره‌ی پیشوایان، ۱۳۸۵: ۲۹)

مولوی به استناد احادیث مذکور به بیان حکایت فتح مکه توسط پیغمبر می‌پردازد تا نشان دهد همان‌گونه که فتح مکه برای محمد (ص) به خاطر قدرت‌طلبی و ریاست نبود، حکومت علی (ع) نیز جهت اعمال سلاقی فردی و امیال نفسانی نبود، چرا که علی (ع)، شیر حق بود که از عالم صورت رسته و به عالم معنا پیوسته بود.

پیش من این تن ندارد قیمتی بی تن خویشم فتی ابن الفتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من مرگ من شد بزم و نرگس‌دان من
آن که او تن را بدین سان پی کند حرص می‌بری و خلافت کی کند

زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیران را نماید راه و حکم
تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱/ ابیات ۳۹۴۳ - ۳۹۴۷)

با توجه به ابیات مذکور اهداف اصلی امام علی (ع) در حکومت از منظر مولانا عبارت اند از:
الف- علی (ع) بالذات هیچ حرص و ولعی به حکومت نداشت و تنها به عنوان وسیله‌ای جهت احیای حق و انهدام باطل و ظلم به حکومت می‌نگریست.

ب- قصد اصلی علی(ع)، تاسیس آئین حکومت‌داری بر اساس موازین عدالت، آزادی و معنویت بود.
ج- هدف علی(ع)، به کمال رسانیدن مرتبه‌ی حکمرانی راستین بود، نه اعمال حاکمیت بر اساس امیال شخصی.

خصوصیات اخلاقی و سیمای امام علی (ع) در آثار مولوی

مولانا در دفتر اول به تفصیل از علو مقام و شان بی‌همتای حضرت اسدالله الغالب علی (ع) پرده برمی‌گیرد و سالکان طریق وصال حضرت محبوب را به پیروی از منش «شیر حق» دعوت می‌کند.

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزله از دغل
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱/ ۳۷۲۱)

همچنین با طرح دو حکایت و برخورد حضرت علی(ع) با «عمرو بن عبدود» در جنگ خندق و «ابن ملجم مرادی» این شخصیت الهی، اسطوره مدارا و جوانمردی را به تصویر می‌کشد و به زمامداران و سالکان پیام می‌دهد: اگر علوی هستید، جایگاه خویش را نسبت به جایگاه علی (ع) دریابید، بلکه تا فرصت هست به تصحیح اعمال خویش بپردازید که فردا دیر است. در اولین داستان، مولانا برخورد علی (ع) با «عمرو بن عبدود» پهلوان کافران را ترسیم می‌کند. حضرت علی (ع) در کشاکش نبرد تن به تن با پهلوان، وی را بر زمین می‌افکند تا هلاکش گرداند، او در این حال آب دهان خویش بر چهره‌ی مبارک حضرت می‌اندازد. علی (ع) بی‌درنگ شمشیر بر زمین می‌افکند و در پاسخ دشمن مغلوب که چرا دست از جنگ کشیده می‌فرماید: «شیر حق و مجاهد راستین هرگز برای انتقام شخصی کسی را نمی‌کشد و آزار نمی‌دهد. او تنها بر اراده‌ی حق گردن می‌نهد، نه بر امیال شخصی». در داستان دوم، مولانا جریان گفتگوی ابن ملجم و علی را به تصویر می‌کشد. حضرت پیامبر (ص) به ابن ملجم فرمود: «روزی فرا می‌رسد که علی را به شهادت می‌رسانی». ابن ملجم از حضرت علی درخواست کرد پیشاپیش او را بکشد تا این جنایت از او سر نزنند، لیکن علی فرمود: «کشتن تو در این زمان، قصاص قبل از جنایت است، نمی‌توانم ترا بکشم». محورهای اصلی حکایت به شرح زیر می‌باشد:

الف) شان علی(ع) در کائنات: حضرت علی (ع) در مقام نفس مطمئنه و مرضی خداوند شان بی‌همتایی در سلسله اولیاءالله دارد. علی (ع) افتخار رسولان و اولیاء الهی است. گیتی نیز که مستغرق عشق‌ورزی با محبوب کل است «یسبح له ما فی السموات و الارض» (حشر/ ۲۴) در سجده‌گاه هستی که ظلی است، در برابر صورت علی(ع) که وجه الله است آگاهانه، منقاد و تسلیم است.

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
آن خدو زد بر رخی که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
(همان، ۱۳۷۸: ج ۱/ ۳۷۲۲-۳۷۲۴)

حضرت محمد مصطفی (ص) زمان عزیمت به جنگ تبوک، علی (ع) را به جانشینی خویش در مدینه منصوب نمود. علی (ع) فرمود: «یا رسول الله آیا مرا بر زنان و کودکان، خلیفه می‌کنی؟» حضرت محمد (ص) فرمود: «آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟» علی فرمود: «راضی ام». از این رو آن حضرت ملقب است به مرتضی.

پیامبر اسلام (ص) درباره‌ی علی(ع) می‌فرماید: «هر که می‌خواهد بر علم آدم، ادراک نوح، بردباری ابراهیم، زهد یحیی، سطوت موسی و جمال یوسف بنگرد، به علی (ع) بنگرد.» (فضایل الخمسه من الصحاح، ج ۱: ۲۹۹)

ب) صفات اجتماعی علی(ع): شکوه و عظمت علی (ع) چنان است که دشمن محارب او نیز مقهور بلندای روح والا و عاشق و شیدای اوست. مولانا صفات اجتماعی مقتدای جوانمردان علی (ع) را از زبان دشمن: «شجاعت، مروت، حلم، رحمت، کرم، کظم خشم برمی- شمارد. علی (ع) چندان جوانمردانه و پاک با دشمنان خویش برخورد می‌کند که حتی دشمن به صفات برجسته او معترف است. او ایستادگی در برابر دشمن را با آیین جوانمردی همراه کرده است. گفته‌اند: «المروء حفظ الدین و صیانه النفس و حفظ حرمت المومنین و الجود بالموجود.»

او از سر خشم، خودخواهی و منافع فردی با دشمن به مقابله بر نمی‌خیزد، بلکه با حلم و بدون شتاب‌زدگی - که موجب تصمیم‌گیری‌های خام و از بین بردن جان، آبرو و حقوق اشخاص می‌گردد - با دشمن برخورد می‌کند. حلم و صبوری با دشمن به معنای مرعوب بودن نیست؛ بلکه با این تدبیر امکان بازگشت به حریم خانواده‌ی الهی را برای او فراهم می‌آورد. از آن رو که حضرت «هو» کریم است و علی (ع) نیز ظل الله است؛ لذا همراه با مردمان که مخلوق حضرت حق‌اند، با کرم برخورد می‌کند؛ از این رو کار با علی (ع) و علی گونه‌ها دشوار نیست که: «با کریمان کارها دشوار نیست.» علی (ع) حُسن القضاست از پس سوءالقضا.

در مروت شیبر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی
در مروت ابر موسیقی به تیه کامد از او خوان و نان بی شبیه
(دفتر اول، ابیات ۳۷۲۲-۳۷۲۳)

ای علی، تو در شجاعت، شیر خدا هستی و در جوانمردی کسی را از بلندای مقام تو آگاهی نیست. تو در جوانمردی همانند ابر موسی در بیابانی که از آن، خوان و نان بی مانند بر قوم بنی اسرائیل نازل شد.

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آن چه دیده ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
باز گو دانه که این اسرار هوست زآنکه بی شمشیر کشتن کار اوست
(دفتر اول، ابیات ۳۷۴۵-۳۷۴۸)

یا علی، ای همه عقل و بصیرت الهی؛ اندکی از مکاشفات خویش به ما نیز بیاموز. همانا علی «عین الناظره و اذنه الواعیه و یده الباسطه» است. (شیخ صدوق، توحید، ص ۱۶۷) ای علی شمشیر بردباری تو جان ما را شکافت و آب حیات دانشت نفس ما را از پلیدی‌ها تطهیر کرد. فعل تو همان فعل حق است که بدون شمشیر می‌کُشد.

ج) صفات معنوی علی (ع): مولانا در ابیات زیر القابی چون باز عرش، چشم غیب، باب علم، روشن‌گر عالم، باب رحمت الهی و راهنمای حیات معنوی برای مولا علی (ع) بر می‌شمارد.

باز گوی ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته چشم های حاضران بردوخته
(دفتر اول، ابیات ۳۷۵۰-۳۷۵۱)

ای باز بلند پرواز عالم لاهوت! بازگو این دم از جانب پروردگار خویش چه دیدی؟ یا علی تو آن انسان کاملی که چشم دلت اسرار عالم غیب را عیان دیده، لیک چشم دل دیگران بر ادراک اسرار غیب بسته است. تفاوت ادراک تو با دیگران بارز و محقق است؛ چرا که تو روحی قدسی هستی.

عالم ار هیجده هزار ست و فزون نیست این هیجده به هر چشمی زبون
راز بگشا ای علی مرتضی ای پس سوءالقضا حسن القضا
(دفتر اول، ابیات ۳۷۵۶-۳۷۵۷)

بدین سان هر نظری قادر به ادراک اسرار مراتب و مدارج عوالم ناسوت، ملکوت، جبروت و عالم لاهوت نیست. ای علی مرتضی که راضی شده‌ای به رضای حق و به واسطه انحلال اراده تو در اراده‌ی حضرت دوست، رضای تو، رضای حضرت محبوب است. ای سرنوشت نیک که پس از سرنوشت بد بر من جلوه کرده‌ای؛ راز بگشا.

ماه بی گفستی چو باشد رهنما
چون تو بابی آن مدینه علم را
باز باش ای باب، بر جویای باب
باز باش ای باب رحمت تا ابد
چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا
چون شعاعی آفتاب حلم را
تا رسد از تو قشور اندر لباب
بارگاه ما له کفووا احد
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱/ ۳۷۶۳-۳۷۶۵)

علی (ع) در حکم ماه است که بدون کلام، به صراط حق هادی است، لذا چون سخن بگوید نور علی نور می‌شود. علی (ع) دارای ولایت قمریه مندرج در ولایت شمسیه است. پیروی از دین مصطفوی و صراط محمدی، پیروی از ولایت و معرفت علوی است؛ چرا که علی (ع) دروازه شهر حکمت پیامبر (ص)، صاحب ولایت شمسیه است.

اشارات مولوی به نام علی (ع)

در این بخش برای درک ارتباط معنوی صوفیان با شخصیت امام علی (ع)، به بررسی سیمای تابناک آن حضرت در آثار مولوی پرداخته، اشارات مستقیم و غیرمستقیم شاعر را زیر ذره‌بین انصاف می‌نهیم تا هم پیوند روحانی و قلبی مولانا با امام علی (ع) نمایان شود و هم اوصاف دلربای مولای متقیان (ع) را از دریچه یک اندیشمند سنتی مذهب دیده باشیم. تعدادی از ابیات مثنوی اشاره به کنیه و القاب امام علی (ع) دارد که عبارت اند از:

- مرتضی

راز بگشای ای علی مرتضی
ای پس از سوءالقضا حسنُ القضا
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳۷۷۱/۱)
یک زنی آمد به پیش مرتضی
گفت شد بر ناودان طفلی مرا
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲۶۵۸/۴)
چون ز رویش مرتضی شد درفشان
گشت او شیر خدا در مرج جان
(همان، ۱۳۸۷: ج ۹۲۸/۲)

- حیدر کرآر

گرگنج خواهی سربنه و عرش خواهی جان بده
در صف درآ، وا پس مجه، ای حیدر کرآر
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۱۷۹۸)
دزد غم گردن خود از حذر سیلی من
ز آنک من از بیشه جان حیدر کرآر آمدم
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۱۳۹۲)

- بوترباب

غرق نورم گر چه سقفم شد خراب
روضه گشتم گرچه هستم بوترباب
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳۸۱۶/۱)

اشارات مستقیم و غیرمستقیم مولوی به سجایای دنیوی و معنوی علی (ع)

- مروت

در شجاعت شیر ربانیستی
در مروت خود که داند کیستی؟
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳۷۴۶/۱)

- صبر و حلم

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد
آب علمت خاک ما را پاک کرد
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳۷۶۰/۱)
که نیم، کوهم ز حلم و صبر و داد
کوه را کی در رباید تُند باد
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳۸۰۹/۱)

- مهارنفس

خشم، بر شاهان شه و ما را غلام
تیغ حلمم گردن خشمم زده ست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۸۱۵-۳۸۱۴)

خشم را هم بسته ام زیر لگام
خشم حق، بر من چو رحمت آمده ست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۸۲۷)

از غرض حرم، گواهی حر شنو
که گواهی بندگان نرزد دو جو

- شهود و مکاشفه

ای علی که جمله عقل و دیده ای
بازگو، ای باز عرش خوش شکار
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۵۹)

شمه ای واگو از آنچه دیده ای
تا چه دیدی این زمان از کردگزار؟
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۵۹)

چشم تو ادراک غیب آموخته
و آنچه لله می کنم، تقلید نیست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۶۴-۳۷۶۵)

چشم های حاضران بر دوخته
نیست تخیل و گمان جز دید نیست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۶۴-۳۷۶۵)

- اوج بندگی

گفت من تیغ از پی حق می زنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا
ما رمیت اذا رمیت در حراب
خود رخت را من ز ره برداشتم
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۸۰۲-۳۸۰۷)

بنده حقم نه مامور تنم
فعل من بر دین من باشد گوا
من چو تیغم و آن زننده آفتاب
غیر حق را من عدم انگاشتم
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۸۰۲-۳۸۰۷)

- درجه علمی

چون تو بایی آن مدینه علم را
باز باش ای باب بر جویای باب
باز باش ای باب رحمت تا ابد
چون شعاعی آفتاب حلم را
تا رسد از تو قشور اندر لباب
بارگاه ما له کفواً احد
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۷۷-۳۷۷۹)

- بی باکی از رویایی با مرگ

زآنکه مرگم همچو من خوش آمده است
مرگ بی مرگی بود ما را حلال
ظاهرش مرگ و به باطن زندگی
شیر دنیا جوید اشکاری و برگ
چون که اندر مرگ بیند صد وجود
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۹۴۱-۳۹۴۳)

مرگ من در بعث چنگ اندر زده است
برگ بی برگی بود ما را نوال
ظاهرش ابتر نهان پایدگی
شیر مولا جوید آزادی و مرگ
همچو پروانه بسوزاند وجود
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۹۸۰-۳۹۸۱)

- شجاعت و دلاوری

باز گوای باز عنقا گیر شاه
أمت وحدی، یکی و صد هزار
مر علی را در مثالی شیر خواند
ای سپاه اشکن به خود، نه با سپاه
بازگو، ای بنده بازت را شکار
شیر مثل او نباشد، گر چه راند
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۷۹۹-۳۸۰۰)

(همان، ۱۳۸۷: ۳/ ۱۹۴۳)

- شکستن در خیبر: واقعه دیگری که مورد توجه مولوی بوده و به صورت غیرمستقیم در داستان‌های خود به آن اشاره می‌کند، فتح قلعه‌ی خیبر است که به دست پرتوان علی (ع) صورت گرفت. این ماجرا بعدها در افواه عامه به عنوان مثالی برای بیان قدرت خارق‌العاده‌ی مولای متقیان (ع) شد و شاعران و نویسندگان در مضامین خود مکرراً از آن یاد کرده‌اند. مولانا نیز در آثارش دو بار از این واقعه‌ی مهم و مشهور الهام گرفته تا بر قدرت نفوذپذیری کلام خود بیفزاید. این امر یکبار در دفتر دوم مثنوی است که به سالکان طریقت یادآور می‌شود؛ برای رهایی از خوی بد باید علی وار عمل کنند و این حصار را بشکنند:

غافل، باری ز زخم خود نه‌ای تو عذاب خویش و هر بیگانه‌ای
یا تبر بردار و مردانه بزن تو علی وار این در خیبر بکن
یا به گلبن وصل کن این خار را وصل کن با نثار نور یار را
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲/ ۲۱۲۴۵ - ۱۲۴۷)

یکبار نیز در غزلیات، این ماجرا را برای تنبه سالک دست مایه قرار می‌دهد و از مریدان می‌خواهد که علی وار در راه سلوک مقاومت کرده، قلعه نفس را فتح نماید.

بشکن سپاه اختر که تو آفتاب رایبی در خیبرست برکن که علی مرتضایی
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۲۸۳۹)

امام حسن (ع) در کلام مولوی

مولانا هر مجلس را با درود بر پیامبر (ص) و خلفای راشدین آغاز می‌کند. مولانا در کتاب مجالس سبعة در ابتدای مجلس اول بعد از نعت پیامبر (ص) و خلفا، ارادت خود را نسبت به امام حسن و امام حسین (ع) نشان می‌دهد و آنان را مقرب درگاه الهی می‌خواند «علی علی المرتضی فی خلقه و سیرته و علی الحسن والحسین الذی خصهما اله علی خلقه بقریه و رحمته» (مولوی، مجالس سبعة، ۱۱۰)

مولانا در کتاب فیه مافیه داستانی از امام حسن و امام حسین (ع) نقل نموده که نشان دهنده بلوغ فکری این دو امام همام در زمان کودکی است. دو بزرگوار وقتی متوجه می‌شوند که پیرمردی آداب صحیح وضو گرفتن را نمی‌داند، با درایت خود شیوه‌ی درست را به وی می‌آموزند:

«آورده اند که حسن و حسین رضی‌الله عنهما شخصی را دیدند در حالت طفلی که وضو کژ می‌ساخت و خواستند که او را به طریق احسن وضو تعلیم دهند. آمدند بر او که این مرا می‌گوید که تو وضو کژ می‌سازی هر دو پیش تو وضو سازیم بنگر از هر دو وضوی کی مشروع است. هر دو پیش او وضو ساختند. گفت: ای فرزندان وضوی شما سخت مشروع و راست و نیکوست. وضوی من مسکین کژ بوده است» (مولوی، فیه مافیه، ۱۲۶)

در مورد نحوه شهادت امام حسن نقل است که روز پنجشنبه هفتم صفر و به قولی ۲۸ صفر سال ۴۹ ه. ق در سن ۴۷ سالگی بر اثر زهری که به ایشان خورانده شد، به شهادت رسید. مولانا در یکی از غزلیات به این واقعه تلخ اشاره می‌کند.

هر کاتش من دارد او خرقة ز من دارد زخمی چو حسینش، جامی چو حسن دارد
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۶۲۶)

امام حسین (ع) در کلام مولوی

حیات درخشان امام حسین (ع) که بر پایه ایستادگی مقابل ظلم و ستم استوار بود، تا ابد نماد آزادی و شرافت به شمار می‌رود و الگویی جامع برای آزادمردانی است که در پی سعادت دنیوی و اخروی هستند. در واقع راهی که امام و یاران باوفایش فراروی انسان‌های حقیقت‌جو گشودند، به معیاری جاودانه برای تشخیص حق و باطل تبدیل شد. این عشق و علاقه به سالار شهیدان در دایره‌ی مکتب تشیع محدود نماند و بزرگان و پیروان با بصیرت و حقیقت‌جوی ادیان و مذاهب دیگر ضمن ابراز محبت به امام، همواره با دیده‌ی تعظیم به قیام عاشورا نگریسته اند و از آن به عنوان واقعه‌ای تلخ و جانگداز یاد کرده و می‌کنند. نمونه بارز این نگرش خردمندانه و حق‌جویانه را می‌توان در آثار مولوی به وضوح دید که چگونه یک شاعر غیر شیعی، ارادت قلبی خود را نسبت به امام حسین (ع) نشان می‌دهد. وی هرگاه یادی از واقعه کربلا در این اثر می‌کند، آتش اشتیاق و دلباختگی او به یکباره زبانه می‌کشد و

قلم را در شرح بزرگواری ایشان از خود بی‌خود می‌کند. بارها نام بامسمای امام را ذکر می‌کند. وی گرفتاری امام (ع) و اصحابش را در دام یزیدیان نوعی «خسروی» و «شرافت» می‌شمرد و شهادت ایشان را حیاتی جاودانه می‌داند:

شهید گشته به ظاهر حیات گشته به غیب اسیر در نظر خصم و خسروی به خدا
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۲۳۰۳)

مولوی گاه چنان محو مقام والای امام حسین (ع) می‌شود که مانند شیعه محب دشمنان امام که همانا دشمن اهل بیت‌اند، ابراز انزجار و نفرت می‌کند و دیوصفتان یزیدی را به سبب معاندت با آل رسول (ص)، مورد شماتت قرار می‌دهد:

با شریف آن کرد مرد ملتجی که کند با آل یاسین خارجی
تا چه کین دارند دایم دیو و غول چون یزید و شمر با آل رسول؟
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۲۲۲۰۸ - ۲۲۰۹)

وی اعتقاد راسخ دارد که زندگانی چنین رادمردی که حاضر نشد حتی لحظه‌ای زیر سایه‌ی ذلت قرار گیرد، باید سرمشق تمام آزاد مردان قرار گیرد. از همین رو به طالبان جیفه دنیا خطاب می‌کند:

از ناز برون آی کزین ناز به ارزی تو روشنی چشم حسینی، نه یزیدی
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۳۱۸۱)

و از سالکان طریقت می‌خواهد که به کنه قیام عاشورا توجه کرده، ادامه دهنده راه حق‌طلبی امام باشند:

حسین کربلایی، آب بگذار که آب امروز تیغ آبدارست
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۳۳۸)

چون یقین دارد هرکس حسین وار راه آزادی و مبارزه با نفس را پیش گیرد، زندگی‌اش جهادگونه است:

حشرگاه هر حسینی گر کنون کربلایی کربلایی کربلا
(همان، ۱۳۸۷: غزل ۱۷۰)

حماسه عاشورا از منظر مولانا

در طول حیات هزار و چهارصد ساله اسلام، قیام‌های زیادی در برابر ظلم و ستم صورت گرفت اما هیچ یک به اندازه واقعه کربلا پرثمر و در عین حال غم‌انگیز و جانگداز نبودند. قیام عاشورا قیامی است جاودانه که دل هر آزادمردی را به درد می‌آورد و نگاه وی را نسبت به زندگی دنیوی تغییر می‌دهد. مولانا با معرفت عمیقی که نسبت به خاندان رسالت دارد، نمی‌تواند از تأثیر چنین رویداد دردناکی دور بماند و تأسف و اندوه قلبی خود را پنهان سازد. مصائب و دردهایی که بر امام و اصحابش گذشت چنان در ذهن شاعر نهادینه شده که گاه واژه کربلا را در معنای عام دشواری و سختی به کار می‌برد.

هین! مدو گستاخ در دشت بلا هین ——— مران کورانه اندر کربلا
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳ / ۸۳۱)

آن غریب شهر سر بالا طلب گفت می‌خسپم در این مسجد به شب
مسجدا گر کربلای من شوی کعبه‌ی حاجت روای من شوی
هین مرا بگذار ای بگزیده دار تا رسن بازی کنم منصور وار
(همان، ۱۳۸۷: ج ۳ / ۴۲۱۵-۴۲۱۷)

گاه نیز کربلا را فراتر از قتلگاه امام و یارانش می‌بیند. او اعتقاد دارد آن سرزمین دردآلود مکانی برای «کربلا» و گاه نیز جانسپاری در راه معشوق ازلی است:

کای فرشته صور و ای بحر حیات که ز دم‌های تو جان یابند موات
در دمی از صور یک بانگ عظیم پر شود محشر خلاق از رمیم
در دمی در صور، گویی الصلا بر جهید ای کشتگان کربلا
ای هلاکت دیدگان از تیغ مرگ بر زیند از خاک سر چون شاخ و برگ
(همان، ۱۳۸۷: ج ۵ / ۱۶۲۴-۱۶۲۷)

در نگاه عرفانی وی، سرنوشت شهیدان کربلا مثالی نیک برای نقطه‌ی اوج عرفان یعنی فنا است آنان با قدم گذاشتن بر جسم فانی، به استقبال هستی جاودانه شتافته، در آغوش «فنا فی الله» آرمیدند. کاری که تنها از عهده‌ی چنین رادمردانی برمی‌آید:

رو مسلمان سپر سلامت باش	جهد می کن به پارسا بودن
کین شهیدان ز مرگ نشکینند	عاشقانند بر فنا بودن
از بلا و قضا گریزی تو	ترس ایشان ز بی بلا بودن
ششه می گیر و روز عاشورا	تو نتانی به کربلا بودن

(همان، ۱۳۸۷: غزل ۲۱۰۲)

وی همچنین در پاسداشت فداکاری این شهیدان، غزلی شورانگیز و زیبا می‌سراید و با تعبیرات معناداری چون «سبک روحان عاشق»، «شهان آسمانی»، «شهیدان خدایی» از ایشان تمجید می‌کند و از این که با اراده‌ای قوی در زندان دنیا را شکسته و به عالم علوی پرواز کرده‌اند، به آنان غبطه می‌خورد:

کجایید ای شهیدان خدایی	بلاجویان دشت کربلایی
کجایید ای سبک روحان عاشق	پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی	بدانسته فلک را درگشایی
کجایید ای ز جان و جا رهییده	کسی مر عقل را گوید کجایی
کجایید ای در زندان شکسته	بداده وام داران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده	کجایید ای نوای بی نوایی
در آن بحرید کاین عالم کف اوست	زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت‌های عالم	ز کف بگذر اگر اهل صفایی
دلم کف کرد کاین نقش سخن شد	بهل نقش و به دل رو گر ز مایی
بر آ ای شمس تبریزی ز مشرق	که اصل اصل هر ضیایی

(همان، ۱۳۸۷: غزل ۲۷۰۶)

حماسه معراج خونین عاشقانه سالار شهیدان، حضرت امام حسین - علیه‌السلام - سلاله پاک رسول اکرم صلوات‌الله علیه - در آثار مولانا در سیاق و چهارچوب توحید و «سیر محبی» به سوی توحید ربوبی، معنی و مفهوم پیدا می‌کند. حضرت حق - جل جلاله - رب حسین است و «سلطان عشق خونین»، مربوط حضرت محبوب است.

مثنوی مولانا، کتاب «توحید» است و سیر عاشقانه به سوی حضرت هوالاول والاخر و الظاهر و الباطن. (حدید/۳) و کتاب دیوان کبیر مولانا «عشق نامه» اوست؛ مولانا در این کار بزرگ خود، به حماسه امام حسین (ع) از دید عرفانی پرداخته است. در این وجیزه به روایت مولانا از امام حسین (ع) در چهار غزل کلیات شمس و یک حکایت از مثنوی پرداخته می‌شود. در آثار مولانا، عموماً شهید و حسین مترادف یکدیگرند و حتی می‌توان گفت که واژه گلگون شهید و مقام عظمای شهادت به اصطلاح فنی انصراف دارد بر شخصیت جامع و یگانه امام حسین که انسان کامل است. از نگاه مولانا، حضرت سیدالشهدا (ع) از سوز و شوق دل الهی‌اش، هر لحظه طلب استعلا می‌کند و حضرت محبوب، آواز قبول وصال سر می‌دهد؛ «دل» فی حد ذاته عرش پروردگار است و او نیز همچون حسین در پی سفر و معراج به مبدأ اعلی است. در غزل ۲۳۰ کلیات شمس، امام حسین (ع) سنگ محک و معیار است که دل که جایگاهی است رفیع و همه اعمال و احوال و مقامات وجودی آدمی به آن بستگی دارد، به حسین تشبیه می‌شود، نه آن که حسین به دل تشبیه شود. از نظر عرفا در نظام هستی خلاصه موجودات «آدمی» است و خلاصه آدمی «دل» است. (شیخ صفی‌الدین اردبیلی: ص ۴۴۳) و تنها بیت دوم این غزل، کافی است برای بیان نهایت سرسپردگی و شیفتگی مولانا به امام حسین (ع). در مقابل چنین مرتبه متعالی، یزید و سمبل کامل جدایی و دوری از حضرت حق - جل جلاله - است. شهیدان قافله کربلا، سمبل اعلای شهیدان تاریخند که مقامات سلوک خونین عاشقانه خود را در دشت پر بلای امتحان خونین الهی در کربلا، سرافرازانه گذراندند. آنان به ظاهر مرده‌اند، اما در واقع به زندگی اعلای طیبیه در عالم غیب - که برتر است از عالم ظاهر - استعلا یافته‌اند. مولانا در اینجا شهیدان کربلا را نمونه متعالی آیه شریفه قرآن در باب شهدا برمی‌شمارد؛ و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل

احیاء عند ربهم یرزقون (آل عمران/ ۱۶۹) کاروان شریف اسرای کربلا از نظر دشمن که محبوب و بعید است از سلطان وجود اسیرند، اما برخلاف این کوردلان آنان شاه مقام قرب دوست‌اند؛ مقامی که بین آنان و حضرت محبوب، هیچ مانعی نیست. مولانا، امام حسین و شهیدان کربلا را مقیمان بهشت وصال حضرت دوست که بهشت بندگان خاص است، معرفی می‌کند که قفس دنیا را شکسته و پرواز ابدی کرده‌اند به کوی دوست. امام حسین (ع) به این مقام والا رسیده است، چون ریشه درخت وجود مبارکش، توانگر شده است از ذات اقدس الهی:

ز سوز شوق دل همی زند عللاً	که بوک در رسدش از جناب وصل صلا
دلست همچو حسین و فراق همچو یزید	شهید گشته دو صد ره به دشت کرب و بلا
شهید گشته بظاهر حیات گشته به غیب	اسیر در نظر خصم و خسروی بخلا
میان جنت و فردوس وصل دوست مقیم	رهیده از تک زندان جوع و رخص و غلا
اگر نه بیخ درختش درون غیب ملیست	چرا شکوفه وصلش شکفته است ملا
خמוש باش و ز سوی ضمیر ناطق باش	که نفس ناطق کلی بگویدت افلا
	کلیات شمس تبریزی، غزل ۲۳۰

احادیث معصومین (ع) در آثار مولوی

قرن‌های اولیه که فرهنگ اسلامی انتشار یافت مدارس زیادی در مناطق مختلف تأسیس شد و اسلام بر سایر ادیان غالب آمد. در ایران نیز زردشتیان، با شکست قطعی و نهایی مواجه شدند و فرهنگ ایرانی از این دوره به بعد صبغه اسلامی گرفت و نویسندگان و شاعران کلام خود را بر اساس تعالیم اسلامی بنا نهاده، به نقل الفاظ و مضامین آیات و احادیث پرداختند با شیوع و گسترش روش صوفیان از قرن چهارم به بعد، ورود حدیث و خبر در روایات فارسی سرعت بیشتری گرفت و شعرای صوفی مسلک و صوفیان قافیه-اندیش که روایات را با تأویلات صوفیانه آموخته و برای هریک از سنن، رسوم و آداب خانقاهیان خبری صحیح یا ضعیف شنیده و به خاطر سپرده بودند، از الفاظ و مضامین خبر، پیرایه‌ای نو و زیوری دلفریب بر پیکر شعر فارسی بستند. از این طبقه شاید سنایی، شاعر قرن ششم، قدیم‌ترین شاعری است که با قدرت کم‌نظیر خود در تلفیق مضامین و کلمات با آیات و روایات، توانست با پیوند شعر و حدیث، راه را برای شاعرانی چون: خاقانی، نظامی، عطار و... هموار سازد. (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۳)

اندکی بعد، مولوی که خود محدث، مذکر و صوفی مسلک بود، این شیوه را به کمال رساند و منظومه‌ای به نام مثنوی آفرید که مبتنی بر تفسیر آیات، احادیث و معارف اسلامی است. بعدها این اثر به واسطه همین ویژگی، یعنی، اشتغال بر آیات و احادیث، لقب «قرآن عجم» گرفت.

از نظر نباید دور داشت که همه روایات مولوی از جهت سند یا دلالت- به ویژه از دیدگاه تشیع- مورد پذیرش نیست اما در کل، عموماً دارای مضامین بسیار عالی و سازنده هستند و نشان دهنده اهتمام بلیغ مولوی به دو منبع اساسی اسلام؛ قرآن و حدیث است. علامه محمد تقی جعفری، از مثنوی‌شناسان معاصر، شمار آیات مورد استناد را ۲۱۴۲ آیه و تعداد روایات و احادیث استفاده شده را ۷۵۶ مورد می‌داند که به صورت مستقیم و غیرمستقیم، در مثنوی به کار رفته اند. در میان احادیث منقول، موارد متعددی می‌توان یافت که کلام یا مقام خاندان نبوت؛ به ویژه حضرت علی (ع) را در خود منعکس کرده‌اند و مولوی به فراخور برای تبیین اندیشه‌اش در مباحث اخلاقی، دینی و عرفانی خود از آن‌ها بهره جسته است. در بررسی این دسته از احادیث، تنها به اشعاری استناد می‌کنیم که ارتباط آن‌ها با کلام معصوم آشکار و قابل اثبات است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «من شهر علمم و علی در آن است. پس کسی که خواهان علم است باید از در آن وارد شود». (همان ۱۳۸۷: ۱۴۵):

چون تو بایی آن مدینه‌ی علم را	چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جوای باب	تا رسد از تو قشور اندر لباب
	(همان، ۱۳۸۷: ج ۱/ ۳۷۷۸-۳۷۷۷)

باز در حدیثی دیگر می‌فرماید باز در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس من مولی و سرپرست او هستم، علی نیز مولی و سرپرست اوست»:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
--------------------------	----------------------------

گفت: هر کو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۵ ۴۵۵۲-۴۵۵۳)

وجود اهل بیت من در میان شما همانند وجود کشتی نوح در بین قوم اوست که هرکس وارد آن کشتی شد نجات پیدا کرد و هر کس از سوار شدن در آن کشتی خودداری کرد، هلاک گردید:

بهر این فرمود پیغمبر که، من
ما و اصحابم چو آن کشتی نوح
همچو کشتی ام به طوفان زمن
هر که دست اندر زند، یابد فتوح
(همان، ۱۳۸۷: ج ۴ / ۵۴۰-۵۳۹)
این چنین فرمود آن شاه رسل
یا کسی کو در بصیرت‌های من
که منم کشتی در این دریای کل
شد خلیفه ی راستین بر جای من
(همان، ۱۳۸۷: ج ۴ / ۳۳۶۱-۳۳۶۰)

حضرت علی (ع) می فرماید: «احتیاط دفع قضا و قدر نمی کند»:

جمله گفتند ای حکیم با خبر
در حذر شوریدن شور و شر است
الحذر دع لیس یغنی عن قدر
رو توکل کن توکل بهتر است
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۹۱۴-۹۱۲)

زمامدار مانند نهر بزرگی است با جوی‌هایی که از آن مدد می‌گیرند. اگر آب نهر گوارا باشد، آب جوی‌ها نیز گوارایند. اما اگر آب نهر شور باشد آب جوی‌ها هم شور خواهد بود (ابن ابی الحدید، ۵۴۸):

شه چو حوضی دان حشم چون لوله‌ها
چون که آب جمله از حوضی است پاک
آب از لوله روان در گول‌ها
هر یکی آبی دهد خوش، ذوق‌ناک
ور در آن حوض آب شور است و پلید
هر یکی لوله همان آرد پدید
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۲۸۳۵-۲۸۳۳)
شه یکی جان است و لشکر پر ز او
آب روح شاه اگر شیرین بود
روح چون آبست و این اجسام جو
جمله جویا پر ز آب خوش شود
(همان، ۱۳۸۷: ج ۵ / ۷۴-۷۲)

«لله تعالی کل لحظه ثلاثه عساکر: فعسکر ینزل من الاصلاح الی الارحام و عسکر ینزل من الارحام الی الارض و عسکر یرتحل من الدنيا الی الاخره.» «خداوند را هر لحظه سه لشکر است: لشکری که از پشت پدران به رحم مادران منتقل می‌شود. لشکری که از رحم مادران به صحنه زمین قدم می‌گذارد و لشکری که از دنیا به آخرت رحلت می‌کند.» (امام علی (ع): ج ۸۲):

کمترین کاریش هر روز است آن
لشکری ز اصلا ب سوی امهات
کو سه لشکر را کند این سو روان
بهر آن تا در رحم روید نبات
تا ز نر و ماده پر گردد جهان
تا ببیند هر کسی حسن عمل
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۳۰۸۵-۳۰۸۸)

«علیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد و لا خیر فی جسد لا راس معه و لافی الایمان لا صبر معه.» «بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی همانند بدن بی سر، ارزشی ندارد.» (همان، نامه: ۳۱)

صبر از ایمان بیابد سر کله
حیث لا صبر فلا ایمان له
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۶۰۰)

«يقول الله تعالى يا ابن آدم لم اخلقك لاربح عليك، انما خلقتك لتربح على فاتخذني بدلاً من كل شيء». خداوند متعال می‌فرماید: ای انسان! تو را نیافریدم تا از تو بهره گیرم. بلکه تو را آفریدم تا از من بهره‌مند شوی بنابراین به جای هرکس و هر چیز به من روی آور. (ابن ابی الحديد: ج ۲۰ / ۲۶۰):

من نکردم امر تا سودی کنم
بلک تا بر بندگان جودی کنم
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱۷۵۷/۲)

آفریدم تا زمن سودی کنند
تا زشهدم دست آلودی کنند
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲۶۴۶ / ۲)

چون خلقت الخلق کی یربح علی
لطف تو فرمود ای قیوم حی
لالان اربح علیهم جود تست
که شود زو جمله ناقص ها درست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۴۱۷۷ / ۵ - ۴۱۷۶)

«تکلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه». سخن بگوئید تا شناخته شوید؛ زیرا، انسان زیر زبان خود پنهان است (امام علی(ع): ج ۸۰):

آدمی مخفی است در زیر زبان
این زبان پرده است بر درگاه جان
(همان، ۱۳۸۷: ج ۸۴۸ / ۲)

بی گمان خود هر زبان پرده ی دل است
چون بجنبید پرده سرها واصل است
(همان، ۱۳۸۷: ج ۴۸۹۰ / ۶)

«الحکمه ضالّه المؤمن فخذ الحکمه و لو من اهل النفاق». حکمت، گمشده مؤمن است. حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد. (امام علی (ع): ج ۸):

ز آن که حکمت همچو ناقه ضالّه است
همچو دلاله، شهان را دالّله است
(همان، ۱۳۸۷: ج ۱۶۷۳ / ۲)

کاله ی حکمت که گم کرده ی دلست
پیش اهل دل یقین آن حاصلست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲۳۸۹ / ۲)

«عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم». خدا را از سست شدن اراده‌های قوی، گشوده شدن گره‌های دشوار و درهم شکسته شدن تصمیم‌ها شناختم. (همان، ج ۲۵۰):

این حروف حالهات از نسخ اوست
عزم و فسخت هم زعزم و فسخ اوست
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲۷۸۳ / ۳)

اندرین فسخ عزایم وین همم
در تماشا بود در ره هر قدم
(همان، ۱۳۸۷: ج ۴۳۹۸ / ۶)

«اعجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم و يتنفس من خرم». از ویژگی‌های انسان در شگفتی مانید، که با پاره‌ای پی می‌نگرد و با گوشت سخن می‌گوید و با استخوان می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد! (ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۲۱۶):

کای رهاننده مرا از وصف زشت
در یکی پیهی نهی تو روشنی

از دو پاره پیه آن نور روان
موج نورش می زند تا آسمان

گوشت پاره که زبان آمد از او
می رود سیلاب حکمت همچو جو

سوی سوراخی که نامش گوشه‌است
تا به باغ جان که میوه ش هوشه‌است
(همان، ۱۳۸۷: ج ۲۴۵۴ - ۲۴۵۲)

گوشت پاره آلت گویای او
مسموع او از دو پاره استخوان

پیه پاره منظر بینای او
مدرکش دو قطره خون، یعنی جان

(همان، ۱۳۸۷: ج ۵ / ۱۸۵۵-۱۸۵۶)

نه زپیه آن مایه دارد نه ز پوست
در خلای گشوش باد جاذبش
مدرك صدق كلام و كاذبش
كو پذيرد حرف و صوت قصه خوان
آنچه بادست اندر، آن خرد استخوان

(همان، ۱۳۸۷: ج ۶ / ۱۰۲۵-۷)

«لایزول قدم این آدم یوم القیامه حتی یسأل؛ عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیم انفق و عما عمل فیما علم»: روز قیامت آدمی قدم از قدم بر نمی دارد، مگر اینکه از او سؤال می‌شود؛ عمرش را چگونه پایان برده و جوانیش را در چه صرف کرده است. ثروتش را از کجا به دست آورده و در چه راهی هزینه کرده است و عملش نسبت به آنچه آموخته است، چگونه بوده است. (امام علی (ع)، نامه ۳۱):

حق همی‌گوید چه آوردی مرا؟
عمر خود را در چه پایان برده ای؟
اندر این مهلت که دادم من تو را
قوت و قوت در چه فانی کرده ای؟
گوهر دیده کجا فرسوده ای؟
پنج حس را در کجا پالوده ای؟

(همان، ۱۳۸۷: ج ۳ / ۲۱۵۳-۲۱۵۱)

«توقوا البرد فی اوله و تلقوه فی آخره فانه یفعل فی الابدان کفعله فی الاشجار اوله یحرق و آخره یورق»: در آغاز سرما خود را بیوشانید و در پایانش آن را دریابید؛ زیرا، با بدن‌های شما همان می‌کند که با برگ درختان خواهد کرد: آغازش می‌سوزاند و پایانش می‌رویاند:

گفت: پیغمبر ز سرمای بهار
ز آن که با جان شما آن می‌کند
تن میوشانید یاران زینهار
کان بهاران با درختان می‌کند
لیک بگریزید از سرد خزان
کان کند کو کرد با باغ و رزان

(همان، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۲۰۵۹-۲۰۵۷)

هر چند مولوی در نقل احادیث جز حضرت علی (ع)، از معصومین دیگر نام نمی‌برد اما در بخش‌هایی از مثنوی معنوی، کلام وی تشابه زیادی به احادیث آن بزرگواران پیدا می‌کند و این احتمال می‌رود که شاعر در سرایش اشعار به احادیث ائمه اطهار (ع) نظر داشته است. امام سجاد (ع) می‌فرماید: «الدنیا جیفه و طلابها کلاب»: دنیا یک لاشه متعفن است و کسانی که طالبش هستند، خلق و خوی سگ دارند.

چشم مهتر چون به آخر بود جفت
پس بدان دیده جهان را جیفه گفت

(همان، ۱۳۸۷: ج ۶ / ۳۴۸۵)

سخن آخر

در پایان نوشتار، آنچه به یقین حاصل شده، این است که شاعرانی چون مولوی، با اینکه در روزگاری زندگی می‌کنند که تعصبات کورکورانه مذهبی همه جا سایه انداخته اما با این وجود فکر و ذهن خویش را در دایره‌ی تنگ و تاریک هم‌کیشان خود محصور و محدود نکرده و با درک مقام ولایی اهل بیت (ع) و توسل باطنی به آنان سعی نموده است در سنگلاخ عقیده خود راهی به سوی سعادت اخروی بیابد و از فیض شفاعت بهره‌مند شود. بنابراین جای تعجب نیست اگر ببینیم در پس این ارتباط معنوی و روحانی، مولوی در اشعاری شورانگیز، زیباترین توصیفات را از اهل بیت (ع) به‌ویژه از علی (ع) و شهیدان کربلا به دست می‌دهد. البته این تالاف فضایل دینی و دنیوی اهل بیت (ع) در اشعار شاعران غیر شیعی، هر چند بر وسعت مشرب و آزادمنشی آنان دلالت می‌کند اما نکته‌ی ظریف دیگری را نیز روشن می‌سازد که اهمیت آن از ارادت ورزی شاعران سنی مذهب بالاتر است و آن اینکه؛ در طول تاریخ بسیار سعی شده تا خورشید اهل بیت (ع) گل اندود شود و بر ره گم‌کردگان طریقت پرتوافشانی نکند ولی با عنایت و فضل خداوند، تمام این تلاش و ترفندها نقش بر آب شد و لعن و سب‌ها، تحریف احادیث، تألیف کتب ضد شیعی و .. هیچ کدام نتوانست ذره‌ای از نور ملکوتی آن بزرگواران را بکاهد و اینک شاهدیم که هر قرن بیش از قرن پیش بر نفوذ و محبت آنان در دل‌های سلیم، افزوده و بر دامنه علاقمندان و دوستداران در مذاهب دیگر افزوده می‌شود. دلیل آن نیز واضح است؛ این نور مبدأ و چشمه‌ای لایزال

دارد و هرگز خاموش شدنی نیست. جان کلام مطلب این است که مولوی و امثال وی بزرگانی بوده‌اند که صلاح نیست به صرف تعصب مذهبی درباره آرای آن‌ها به راحتی اظهار نظر و عجولانه قضاوت کرد. چرا که ما پیرو مکتب و مرام کسی هستیم که فرمود: «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» نگاه کن ببین چه می‌گوید و نگاه نکن که چه کسی می‌گوید.

منابع و مآخذ

- ۱- ابراهیمی، میرجلال، (۱۳۷۹)، شرح تحلیلی/اعلام مثنوی، چ اول، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۲- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (۱۳۷۹)، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران، کتاب آوند دانش.
- ۳- احمدی مهر، نصرالله، (۱۳۹۲)، جاذبه‌های تشیع در آثار مولوی، سعدی و حافظ، چاپ اول، تهران، نشر آرنه.
- ۴- افلاطون، (۱۳۳۷)، رساله فایدون، ج اول، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، تهران.
- ۵- اکبرآبادی، ولی محمد، (۱۳۸۳)، شرح مثنوی مولوی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران.
- ۶- امام علی (ع)، (۱۳۸۶)، نهج البلاغه، ترجمه حجه الاسلام دشتی، چ اول، قم، انتشارات سرور.
- ۷- برقی، ابوجعفر احمدبن محمد بن خالد، (۱۳۷۱)، المحاسن، چ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- ۸- پیشوایی، مهدی، (۱۳۸۵)، سیره پیشوایان، چ هجدهم، قم، نشر مؤسسه امام صادق (ع).
- ۹- جعفریان، رسول، ۱۳۸۳، تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا قرن دهم هجری)، چ دوم، قم، انتشارات انصاریان.
- ۱۰- جعفری، علامه محمدتقی، (۱۳۸۲)، عوامل جذابیت سخنان مولوی، چ اول، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- ۱۱- زمانی، کریم، (۱۳۷۹)، شرح جامع مثنوی معنوی، چ هشتم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۲- سبزواری، ملاهادی، (۱۳۷۴)، شرح مثنوی، به کوشش دکتر مصطفی بروجردی، تهران.
- ۱۳- سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۶)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چ ششم، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۴- شهیدی، دکتر سید جعفر، (۱۳۸۲)، شرح مثنوی مولانا، چ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- صفاء، ذبیح الله، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چ پانزدهم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۶- صفوی، سید سلمان، (۱۳۸۸)، ساختار معنایی مثنوی معنوی، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۷- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۵۴)، زندگانی مولانا جلال الدین مشهور به مولوی، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۷)، /حادیث و قصص مثنوی، چ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۹- فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۶)، /الوفی، مصحح ضیاءالدین حسینی، چ اول، اصفهان، نشر کتابخانه امام علی (ع).
- ۲۰- قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۵)، منتهی الآمال، چ سوم، قم، انتشارات نسیم حیات.
- ۲۱- مجلسی، علامه محمدباقر، (۱۴۰۳ ه.ق)، بحارالانوار، بیروت، الوفاء.
- ۲۲- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۳)، دایره المعارف فارسی، بخش اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۷)، غزلیات شمس، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ اول، تهران، نشر سخن.
- ۲۴- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، تهران، نشر نامک.
- ۲۵- مولوی، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، مجالس سبعه، تصحیح فریدون نافذ، چ اول، تهران، نشر جامی.
- ۲۷- همایی، جلال الدین، (۱۳۳۹)، مولوی‌نامه، تهران، چ دوم، انتشارات آگاه.